أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

در بحث ديروز عرض شد كه مرحوم نائيني در فرق بين قضيه خارجيه و حقيقيه كه مبدا بحث واجب مشروط و مطلق است فرمودند: در قضيه خارجيه صرفا آن حكم مربوط به مكلف‌به است و از آن به مكلف‌به ديگر تجاوز نمي‌كند گرچه شرايط تكليف و شرايط حكم كه محقق موضوع براي حكم است در فرد ديگري موجود باشد ولي در عين حال حكم فقط اختصاص به همان مكلف‌به دارد و بر اين اساس در قضيه حقيقيه عكس اين مساله است يعني حكم ، حكمي است كه تعلق به موضوع گرفته است آن موضوع خارجي باشد چه متحقق‌الوقوع يا مفروض الوقوع در اين صورت تفاوتي نمي‌كند آن موضوع با اين شرايط خاص خودش هروقت محقق شد تكليف هم به او تعلق خواهد گرفت چه اين كه آن موضوع بالفعل در خارج باشد يا نه.

وقتي كه شارع مي‌گويد الخمر حرام اين حرمت رفته روي آن موضوعي كه اين شرايط را داشته باشد مايع، بالاصاله و مسكر ، چه اين خمر فعلا وجود داشته باشد فرض بكنيد كه مثل بلاد ديگر كه خمر در آنها فعلا وجود دارد يا خمر وجود نداشته باشد مثل بلاد ما كه بحمداللَه يك قطره هم وجود ندارد و باز در اين جا شارع حكمش به حال خودش باقي است. اين نيست كه دايره حكم شارع آمده در اين محدوده بلاد ما متوقف شده و اصلا در بلاد ما حكم تحريم خمر نيامده در همين مرزها صاف ايستاده فرض كنيد كشورهاي ديگر را گرفته آن بالا را اين طرف را و آن طرف را نخير حكم شارع بر حرمت، منوط به وجود فعلي موضوع نيست بلكه منوط به وجود موضوع است چه فعلي و يا مفروض، فلهذا اين حكم به غير از اين موضوعات فعلي هم تسري مي‌كند و موضوع‌هایي كه وجود آنها وجود استقبالي است آنها را هم در بر مي‌گيرد، لازم نيست كه مولا در هر روزي بيايد و شيپور دستش بگيرد و از صبح تا شب بگوید الخمر حرام يك مرتبه در زمان شارع مولا فرمود الخمر حرام و اين حكم تا روز قيامت هم به حال خودش باقي است تا وقتي كه انگور از زمين مي‌رويد و خرما بر درخت سبز مي‌شود اين حكم الخمر حرام به حال خودش باقي است ديگر نيازي به گفتن مجدد ندارد.

اين فرق بين قضيه حقيقيه و خارجيه است البته در اين جا يك مطالبي هست كه بنده در ضمن سه مطلبي را كه مرحوم نائيني نقل مي‌كنند اين را حتما بايد بگوييم و تاخير نيندازيم تا اين كه مساله با يك صورت ذهني روشن جلو برود بر اين اساس اين شالوده و چكيده مساله است.

سه مطلب را مرحوم نائيني در اين مساله مترتب مي‌كنند مطلب اول كه جهت اول است اين است كه ملاك در قضايايي خارجيه فقط علم مولا به تحقق موضوع است و لاغير يعني همين كه مولا عالم به موضوع بشود كه اين موضوع محقق است كفايت مي كند يعني وجود علمي موضوع نه وجود خارجي، در نفس مولا، منجز براي تعلق تكليف است به مكلف ولو اين كه در اين مورد مولا دچار خطا شده باشد آن ايراد ندارد همين كه مولا بداند كه اين موضوع محقق شده است با اين شرايط كفايت مي‌كند براي اين كه مولا امر به اين حكم و حكم به مراد خود بكند .

حال گرچه اين مساله به اصطلاح خلاف باشد و آن شرايط براي تحقق موضوع جمع نشده باشد، مولا مي‌تواند وقتي كه علم پيدا كرد كه زيد الان در بلد است امر كند به عمرو كه زيد را اكرام بكن چون خودش الان در اين جا علم دارد و اين علم نسبت به اين كفايت مي‌كند و اگر در يك مورد مولا علم نداشت در يك شرطي ، بايد در آن مورد قيد كند كه اين حكم معلق بر آن شرط و فرض وجود شرط است كه در اين صورت از اين نقطه‌نظر قضيه از قضيه خارجيه تبديل به قضيه حقيقيه خواهد شد يعني فرض وجود شرط علت براي تعلق حكم است نه وجود خارجي، خود آن شرط كه وجود وجود علمي باشد چون وجود علمي منتفي است مولا عالم است بر اين كه اين شرط در اين جا واقع نشده مولا عالم است بر اين كه مي‌گويد اكرم زيدا بعد مي‌گويد اگر همراه اين زيد فلان كس هم بود در اين صورت بايد اكرام بشود هر وقتي كه همراه با زيد شخص ديگري بود كه موردنظر مولا است آن موقع اكرام زيد واجب مي‌شود حكم عمرو در آنجا تنجز پيدا مي‌كند ولي تا وقتي كه آن شرط محقق نشده است حكم مولا وجود علمي ندارد مولا كه نمي‌داند مولا كه عالم بر وجود آن شرط نيست پس بنابراين قضيه خارجيه در اين جا محقق نشده است و قضيه مي‌شود حقيقيه يا مولا بايد سكوت كند اصلا حكم را نگويد يا ا ين كه اگر حكم را متعلق بر اين موضوع مي‌‌كند بايد معلق بر وجود شرط استقبالي بكند كه شرط متاخر باشد يعني الان حكم را بر مكلف متعلق مي‌كند در صورت وجود شرط الان حکمی راجع به او نشده است عمرو مي‌تواند صاف صاف براي خودش راه برود هيچ کم و مسأله‌ای متوجه عمرو نشده است هر وقت آن شرط در استقبال محقق شد آن وقت حكم برايش منجز مي‌شود اگر هم نشد كه نشد.

پس در مساله قضاياي خارجيه نفس علم مولا شرط است مولا وقتي كه عالم به شرايط موضوع باشد در خارج حكم مي‌كند اگر عالم نباشد نمي‌تواند حكم بكند ولي در قضاياي حقيقيه اين طور نيست، تعلق حكم بر موضوع به علم مولا كاري ندارد كه الان موضوع در خارج محقق است يا نه تعلق حكم در قضاياي حقيقيه صرفا بر تحقق موضوع است خارجاً ، نه بر تحقق موضوع است علماً و نفساً ، در نفس مولا هروقتي كه خمر در خارج محقق شد حرمت هم بر آن مترتب مي‌شود حالا الان خمر هست يا نيست به مولا كاري ندارد مولا بداند كه الان خمر هست يا نداند باز او كار ندارد مولا بداند كه اين ماء است در حالتي كه خمر است باز به مولا كاري ندارد چون حكم روي علم مولا نرفته.

فرض كنيد مولا مي‌گويد یجب علیک الاجتناب عن الخمر در حالتي كه اين آب است امروز آقاي فلان اشتباهاً براي ما به جاي آب فرض كنيد چيز ديگري آورده‌اند و من هم نمي‌دانم يك دفعه مي‌گويم اشتباه شد ما آن را ازگوشه برداشتيم و آورديم در اين جا و الآن اگر شما بخورید اسلام از بين مي‌رود ديگر فاتحه اسلام خوانده مي‌شود ولو اين كه نسياناً و از روي غفلت شرب خمر بكند ديگر دين و ايمان ندارد و اسلامش هم از بين مي‌رود .

پس بنابراين شما بايد استنكاف كنيد الآن گرچه مولا علم داشته باشد بر اين كه اين ماء است ولي در عين حال چون شخص مخاطب مي‌داند كه اين ماء نيست و خمر است بايد اجتناب كند خود مولا حكم مي‌كند هذا ماءٌ وليكن شما مي‌دانيد اين چيست! اين آب نيست متنجس است شما نمي‌توانيد تناول كنيد يا مولا بگويد هذا خمر يجب عليك الاجتناب ولي شما مي‌گوئيد نه، مولا در اين جا اشتباه كرده ذائقه‌اش را از دست داده صفرا بر او غلبه كرده خيال كرده اين خمر است.

عجيب است! آدم به كجا مي‌رسد يعني اين ‌آدم بايد در اين قضيه فكر كند كه آ‌خر ای احمق نادان! تو چه كسي را آمدي خليفه و متولي و حاكم بر خودت كردي؟! آخر كسي كه نمي‌داند توي دست چپش پنج انگشت است يا شش تا بايد خليفه بشود؟ يعني انسان اين قدر بايد انحطاط داشته باشد كه عين يك گوسفند، همه چيز را بگذارد كنار، اين علف را بگيرند جلوي او، و او هم دنبال آن علف باشد، حالا به مسلخ بروند دنبال علف به مسلخ مي‌رود به چاه مي‌برند دنبال علف خودش را توي چاه مي‌اندازد توي اطاق بياورند اصلا هيچ كاري فرق نمي‌كند علف را ببين، خواستي به مسلخ بروي برو! به چاه بيفتي بيفت! و بعد هم اصلا ننشين فكر كن كه بابا خداي نكرده تو يك فصل هم داري و فقط حيوان كه نيستي!

اين فرق بين قضيه حقيقيه كه در قضيه حقيقيه جهت اين است مرحوم نائيني مي‌فرمايد حكم روي وجود موضوع رفته است خارجاً بدون دخالت علم مولا به شرايط محقق موضوع، اصلا مولا كاري ندارد گفته كه من اين موضوعِ: … وَ لِلّٰهِ عَلَى اَلنّٰاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ مَنِ اِسْتَطٰاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً... ﴿آل‌عمران‌، 97﴾ اگر شرايط موضوع كه عقل و بلوغ و كمال و استطاعت محقق شد حج واجب است چه الان مكلف كه شرايط موضوع را دارد وجود خارجي داشته باشد يا نداشته باشد من به او كاري ندارم، اصلا مولا بداند و عالم باشد كه مكلف شرايط تحقق موضوع را دارد در حالتي كه خود مكلف ندارد مي‌تواند اطاعت نكند خود مولا بگويد كه تو مستطيع و مكلف هستي و شرايط را داري بايد حج بروي شما مي‌گويي من ندارم شما بي خود مي‌گويي من ندارم خودت آمدي گفتي.

يا مولا بداند كه يك نفر شرايط محقق موضوع را ندارد ولي خود او مي‌داند كه دارد مي‌گويد بر تو واجب نيست ولي او پيش خودش فكر مي‌كند مي‌گويد نه من دارم بايد برود، فقط وظيفه مولا در انشاء قضاياي حقيقيه تعلق حكم بر موضوع خارجي است كه اين عنوان موجب براي تعلق حكم بر او شده است فقط همين نه بيشتر.

بناء علي هذا اين بحثي را كه مرحوم نائيني مي‌فرمايند كه در اصول مطرح می‌کنند که موضوع معلق بر شرط متاخر است و ممكن است باشد در این صورت شرط متاخر امتناع دارد چرا؟ چون موضوع بدون شرط تحقق خارجي ندارد پس چگونه به موضوع با وجود شرط متاخر، حكم تعلق مي‌گيرد؟ وقتي كه موضوع تحقق خارجي ندارد هر وقت شرط پيدا شد تازه آن موقع موضوع محقق می‌شود، مثل حيوان ناطق، شما يك حيواني را در وسط همين حياط فيضيه در نظر بگيريد ، ولي هنوز ناطق را برايش نياورديد اين حيوان چيست؟ اين حيوان بصورتي درنمي‌آيد موضوعي براي انسان محقق نشده است شما بايد ناطق را ضمیمه بكنيد تازه اين مي‌شود انسان، وقتي كه شما از دور كه چشم تان خوب نمي‌بيند، مي‌بينيد يك شيء متحركي هست اولين چيزي كه به نظر شما مي‌آيد چيست؟ اين است كه يك شيء‌متحركي يك جسم متحركي در اين جا وجود دارد آن چيزي كه براي شما اولاً بلا اول حاصل مي‌شود اين جسمٌ و متحركٌ فقط همين نه بيشتر حتي حيوان هم براي شما در اين جا وجود فعلي پيدا نمي‌كند فقط همين مقدار، صدمتر مي‌آيد جلوتر شما مي‌بينيد نه اين سر دارد و حركتي دارد آن شيء متحرك مي‌رود كنار، يعني نه اين كه برود كنار به حال خودش باقي مي‌ماند و يك صورت نوعيه به خود مي‌گيرد آن مي‌شود صورت حيواني پس الان شد حيوان باز نمي‌دانيد اين چه حيواني است وقتي صدمتر يا دويست‌متر ديگر آمد جلوتر شما مي‌بينيد اين انسان است اين صورت حيواني بدون اين كه تغيير پيدا بكند دوباره فعليت مجددي به خود مي‌گيرد يعني فعليت بعد از فعليت و دائماً آن فعليت و صورت نوعيت در فصليت عميق‌تر مي‌شود تا مي‌بينيد اين انسان است ولي باز او را تشخيص نمي‌دهيد صدمتر ديگر مي‌آييد جلوتر مي‌بينيد اِه اين پسرعمه یا رفيق شماست و اين باز در اين صورت آن صورت فعليت سنخيتش و شخصيتش در عرض آنها آمد عميق‌تر شد و جلوي شما را گرفت.

هرچيزي براي تحقق خارجي خودش احتياج به صورت و صورت نوعيه دارد، موضوع اگر بخواهد در خارج تحقق پيدا بكند چنانچه شرايطي را بطلبد كه آن شرايط مدنظر مولا باشد بدون تحقق آن شرايط موضوع خارجي تحقق پيدا نخواهد كرد.

پس بنابراين شارع مي‌تواند به يك مساله‌اي حكم بكند در حالتي كه هنوز شرط او انجام نشده است بگويد وَ لِلّٰهِ عَلَى اَلنّٰاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ مَنِ اِسْتَطٰاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً افرادي كه الان در اين جا هستند همه اين ها برایشان حج واجب است منتهي من استطاع اليه سبيلا شرطش سال ديگر پيدا مي‌شود ده سال ديگر یا نمي‌شود، الان موضوع براي تعلق حكم بدون استطاعت اصلا محقق نشده است شارع نمي‌تواند يك چنين حكمي را بكند نسبت به موضوع براي آن مكلف كه اين مكلف در اين شرايط حكم بر او تعلق فعلي گرفته و تعلق فعلي پيدا كرد شرط براي موضوع محقق نشده وقتي كه شرط براي موضوع محقق نشد تعلق حكم در اين صورت لغو خواهد بود.

پس بنابراين شرط متاخر چنانچه بسياري از افراد معتقد به اين هستند كه مي‌تواند به عنوان محقق موضوع، موجب تعلق تكليف بر موضوع بشود اين شرط متعقد جايي نخواهد داشت و البته اين مسائل مربوط به بیع فضولی در آن قضايا مي‌آيد.

اين ماحصل كلام مرحوم آخوند در جهت اول. پس مطلب مرحوم آخوند وخلاصه‌اش اين است كه در قضاياي خارجيه ملاك فقط علم مولاست چه علم مولا صحيح باشد يا علم مولا خطا باشد مولا وقتي كه علم پيدا كند به موضوع و به شرايط موضوع، حق تعلق تكليف را بر مكلف دارد و مكلف بايد او را اتيان كند و حكم از او به غير او سرايت نمي‌كند ولي در قضيه حقيقيه اين طور نيست اصلا در قضيه حقيقيه علم مولا نيست بلكه اصل وجودي است بلكه خود موضوع خارجي است حالا بالفعل باشد يا نباشد مطلب ديگر است حكم رفته روي آن موضوع خارجي هر وقت موضوع خارجي مترتب شد حكم هم به آن مترتب مي‌شود هر وقت محقق نشد طبعا حكم نيست اين مطلبي كه ايشان در اين جا بيان فرمودند. نسبت به اين مطلبي كه مرحوم نائيني فرمودند در مواضعي نظر است:

مطلب اول اين كه ايشان بين قضيه شخصيه و بين قضيه خارجيه خلط كردند برخلاف اين كه خودشان در كلمات شان دارند كه اصوليين خلط مي‌كنند ايشان خودشان به خلط بسيار بسيار فاحشي مبتلا شده اند قضيه‌اي كه ايشان درقضیه خارجیه مطرح مي‌كنند مساله قضيه شخصيه است اشكال اولي كه بر اين تعريف قضيه شخصيه و خارجيه ايشان كردند اين است كه شارع هيچ وقت حكم را بر شخص خاص به عنوان شخص خاصي هيچ وقت جعل نمي‌كند هر وقت كه شارع حكمي را جعل مي‌كند اين حكم روي عنوان كلي مكلف رفته است و آن عنوان كلي مكلف است كه موجب استجلاب حكم است چه آن عنوان كلي وجود مكلف فعلي واحد داشته باشد يا مكلف وجود فعلي مكلف متعدد داشته باشد و قابل تسري باشد احكامي را كه شارع جعل مي‌كند هميشه رفته روي عناوين و موضوعات شخص مكلف هو بما هو انسان اين مساله‌اي است كه قابل دقت است قبلا هم خيال مي‌كنم يك مرتبه اشاره به اين قضيه كرده باشم كه جسميت، وزن مكلف و انتساب به پدر يا مادر در مكلف ملاك و مناط براي تعلق حكم نيست آنچه كه ملاك براي تعلق حكم است عبارت است از وجود شرايط و قيودي كه مكلف را به صورت موضوع خاص براي تعلق تكليف درمي‌آورد حال اين شرايط و اين قيود يا در مكلف واحد حضور پيدا مي‌كند حكم به همان مكلف تعلق مي‌گيرد و سرايت نمي‌كند مثل چي؟ وجود صلاة ليل به نسبت به رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله به نسبت اول كه صلاة ليل واجب شد اين نسبت به همه واجب بود بعد منه علي العباد اين وجوب فقط منتقل به رسول اللَه شد حتي ائمه عليهم‌السلام هم اين تعلق وجوبي بر آنها نيست اما اين كه حالا بر خود رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله واجب است نه بعنوان اينكه اين رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله وزنش هفتادوپنج كيلو بوده و فرزند عبداللَه بن عبدالمطلب بوده ، زوجه‌اش خديجه و در مدينه بوده چون رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله داراي خصوصياتي بود كه آن خصوصيات اقتضاي وجوب صلاة را بر او مي‌كرد كه آن خصوصيات را ما نمي‌دانيم حالا موقعيت رسالتش است آيا آن خصوصيات نفسيه اوست كه با بقيه تفاوت مي‌كند مقتضی استجلاب فيض از مقام فياضيت به تمام اين عوالم است كه در وجود رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله است و در بقيه نيست هرچه مي‌خواهد باشد يا مقام ظاهر است هرچه مي‌خواهد باشد بالاخره حكم وجوب صلاة ليل بر جسميت رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله تعلق نگرفته بلكه بر يك عناويني تعلق گرفته است كه آن عناوين اقتضاي وجوب صلاة را مي‌كنند اگرچه رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله بشود ده تا هم بشود آن ده تا وجوب صلاة است ولي الان رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله يكي است اگر راي خدا تعلق مي‌گرفت كه اين رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله را بكند ده‌تا مي‌توانست يا نمي‌توانست؟ مي‌توانست بر همه آنها صلاة ليل واجب بود چون الان رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله يكي است دليل نمي‌شود بر اين كه اين صلاة ليل بر عنوان تعلق نگرفته بر موضوعي كه آن موضوع محبت از اجتماع شرايط خاص است كه آن مقام مقام كمالي رسول اللَه مقام وساطت فيض، مقام ولايت كبري و یا مقام بعثت ودعوت عباد باشد كه آن را ما نمي‌دانيم ولي در حد اجمال اين قدر مي‌دانيم كه آن حكمي كه رفته يا فرض كنيد حكم اباحه زوجات اكثر من اربع به‌به خب البته رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله به فكر ما هم بوده البته به فكر ما بدبخت‌ها كه پيشاني نداريم به فكر خيلي‌ها كه حالا چهارتا را واجب كرده الي ماشاءاللَه به صورت ديگر اباحه كرده پس نبايد اعتراض كنيم كه يا رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله اين پارتي‌بازي شد خدا براي شما فرض كنيد نه بابا پارتي‌بازي نيست گرفتاري است آن يكي‌اش هم به قول پدرمان مي‌فرمودند نصفش برايت زياد است! نصفي از زن هم براي ما زياد است ولكن به صورت موارد ديگر اشكال ندارد ولي اين اباحه‌اي كه براي رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله است آيا خدا از چشم و ابروي پيغمبر صلي اللَه عليه وآله خوشش مي‌آمد كه اكثر من اربع را براي رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله واجب كرد معنا ندارد خصوصيت ظاهري رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله است معنا ندارد يك صفت و شاخصه و خصوصيت و جنبه‌اي در رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله است كه آن جنبه موجب اين تعلق حكم بر رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله است لذا اگر يك كسي ديگر مثل رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله بود همين قضيه برايش بود.

پس بنابراين اشكال اول بر مرحوم نائيني اين بود كه ايشان از نظر منطقي اشتباه كرده اين ها چرا اين حرف ها را مي‌زنند آخر وارد نيستند قضيه خارجي اصلا ربطي به قضيه شخصي ندارد اين قضيه‌ای كه شما مي‌فرمائيد قضيه شخصيه است ما قبول داريم در قضاياي شخصيه حكم از آن شخص مكلف سرايت بر شخص ديگري نمي‌كند اما اين كه شما مي‌فرمائيد بخاطر اين است كه خود علم مولا نسبت به موضوع تعلق گرفته حتي اگر شرايط آن موضوع در جاي ديگري هم باشد به عنوان قضيه اتفاقي و تصادفي اين را ديگر ما قبول نداريم حكمي كه مولا مي‌كند بر زيد كه مي‌گويد اكرم زيدا بعنوان قضيه شخصيه لحاظي است كه مولا روي عناوين و اوصافي كرده كه آن اوصاف در شخص ديگري وجود ندارد بين زيد و عمرو فرض كنيد نقار است مي‌خواهد نقار برطرف بشود به عمرو مي‌گويد اكرم زيدا بخاطر آن است نه بخاطر اين كه بخواهد فقط زيد را به زحمت بيندازد اگر هم خواسته زيد را به زحمت بيندازد جهتي داشته يعني جهتي در اين جا در تعلق امر مولا هست كه باعث شده است كه اين قضيه شخصيه بشود نه حقيقيه.

پس در قضاياي شخصيه اولا گفتم اين قضيه خارجيه نيست قضيه خارجيه همان حقيقيه است كه حالا بعد راجع به آن مي‌گوئيم آن حقيقيه‌اي كه مرحوم نائيني مي‌گويند همين قضيه خارجی منطقي و فلسفي است نه آن كه ايشان مي‌فرمايند بر فرض آنكه همان قضيه خارجيه و شخصيه است ملاك در قضيه شخصيه وجود صفات و عناويني است كه آن صفات و عناوين در كس ديگر نيست و لذا سرايت نمي‌كند به كس ديگر نه اين كه مولا از اين خوشش آمده دِنگش گرفته استخاره كرده فقط اين مولا در تعلق قضيه شخصيه استخاره نمي‌كند مولا دل بخواهي نمي‌آيد، يك جهتي هست حالا پسرخاله‌اش است من چه مي‌دانم نقار است بينشان من چه مي‌دانم، مي‌خواهد اين را به كمال برسد من نمي‌دانم آن جهتي كه در نفس مولا هست آن جهت عنوان است اين مساله را داشته باشيد.

يكي از آن نكات اساسي اجتهاد و استنباط همين مساله است كه ما بدانيم حكمي كه از ناحيه مولا متعلق بر موضوعي شده است داعي شخصي و رعايت سليقه نبوده آن بر اساس عنوان بوده چون مكلف معنون به يك عنوان است و به واسطه آن عنوان محقق موضوع براي تحقق تكليف است لذا مولا آمده حكم را مختص به اين كرده، گفته فقط خود پيغمبر صلي اللَه عليه وآله مي‌تواند بيش از چهارتا بگيرد كس ديگر نمي‌تواند اگر يكي ديگر مثل پيغمبر صلي اللَه عليه وآله بود آن حكم رويش مي‌رفت درست شد؟ خدا به پيغمبر صلي اللَه عليه وآله فرموده كه صلاة ليل واجب است به كس ديگر نگفته اگر يك كسي ديگر مثل پيغمبر صلي اللَه عليه وآله بود با همان شرايط آن هم عينا همين حكم رويش مي‌رفت خدا دلش مي‌خواست دوتا پيغمبر باشد يكي توي مكه يكي توي مدينه اشكال ندارد دوتا پيغمبر خدا كه مي‌تواند ما نمي‌توانيم مثل خودمان را ببينيم يك جاي ديگر ما بايد باشيم و هيچ كس ديگر نباشد بنده خودم را عرض مي‌كنم من كه الان به من مي‌گويند آقاي فلان هيچ كس توي دنيا به پاي من نمي‌رسد كلام من فصل است قول من وحي است هركس ديگري بخواهد در قبال من عرض اندام بكند آن اصلا كافر است و مرتد است و بايد از صفحه روزگار حذف بشود ولي پيغمبر صلي اللَه عليه وآله بنده خدا اين حرفها را نداشت مي‌گفت خدايا من را پيغمبر كردي خب يك صدتا ديگر را هم بكن گفته‌ است نه اين كه نگفته همين كه پيغمبر صلي اللَه عليه وآله مي‌گويد بيايد دنبال من من شما را مي‌رسانم به آن جاي خودم يعني همين پيغمبر صلي اللَه عليه وآله خداي مجسم است خدا كه درش بغض و كينه و حقد و حسد نيست خدا كه درش نفس و نفسانيات نيست اين همه ما داريم دنبال ما بيائيد هم درجه ما در بهشت هستيد اين همين است حالا بيايد بگويد خدايا اين مرا در يك مرتبه‌اي قرار بده كه هيچ كس را در آن مرتبه قرار ندادي اين ديگر پيغمبر نيست پيغمبر صلي اللَه عليه وآله مي‌گويد خدا مرا پيغمبركردي فضل خودت است ما كه قابل نيستيم تو آمدي اين كار را كردي ولي از آنجايي كه پيغمبري فقط يكي است و دو برنمي‌دارد ديگران را هم بياور بر سر همان سفره‌اي كه مرا نشاندي اين شد آنها هم بيايند همين‌جا و در اين مرتبه خدا مي‌گويد باشه اشكال ندارد هركسي دنبال تو آمد صدق و صفا داشت نمي‌خواست خودش را به خواب بزند من هم او را به همان درجه تو مي‌رسانم اصحاب سيدالشهداء عليه السلام چرا با سيدالشهداء عليه السلام معيت داشتند چون گذشتند از همه چيز گذشتند حضرت گفت بمیر گفتند می‌میریم گفت نمير گفتند نمي‌ميريم گفت برو گفتند مي‌رويم بايست مي‌ايستيم ديگر شما چي مي‌خواهيد شما کاری را بگوييد و ما نكنيم خب امام حسين عليه السلام در اين جا چه مي‌گويد؟ مي‌گويد همه‌شما در روز قيامت پيش من هستيد همه ‌رتبه، همه‌تان زير سايه من هستيد آن كه به من مي‌رسد من آن را به شما مي‌رسانم هم رتبه يعني بيا بغل من البته آن معناي سعه ظرفيت و فلان معناي ديگر است ولي بحث چيست؟ بحث رتبه است همان كه پيغمبر عليه السلام آمده بود در مدينه و مردم را دعوت مي‌كرد براي مردم صحبت مي‌كرد بالاي منبر مي‌رفت يك دفعه خدا مي‌گفت يا رسول اللَه برو بنشين پايين منبر مي‌خواهم يكي ديگر را پيغمبر بكنم پيغمبر عليه السلام حرفي داشت اه خدايا كتك‌ها را ما خورديم سنگ‌ها را به ما زدند توي كوه ابوقبیس فرار كرديم از سر و پايمان همه خون مي‌رفت همه بدبختي‌ها را ما كشيديم حالا يك نفر را صاف مي‌گذاري بالاي منبر نه ما قبول نداريم اين حرفها چيست نه تازه مي‌گويد خدايا راحت شدم

من كه ملول گشتمي از نفس فرشتگان قال و مقال عالمي مي‌كشم از براي تو

من پيش ملائكه نمي‌روم ولي چون تو گفتي با ابوسفيان و با ابوجهل مي‌نشيتم سنگ توي سرم مي‌خورد تمام بدبختي و بيچارگي عايشه و حفصه در خانه من درمي‌آيند دخترم را بين در و ديوار همين عمر كه الان دارم مي‌بينم جلوي من راه مي‌رود تكه‌تكه مي‌كند الان مي‌گويند نخير حاشا جناب عمر بيايد يك همچين حرفهايي بزند نبايد این حرفها را زد نخير جلالت حضرت عمر بالاتر از اين است كه بيايد و اين جسارت‌ها را بكند اين حرفها حرفهاي غاليان شيعه است درست همه اين ها را پيغمبرصلي اللَه عليه وآله انجام داده مي‌گويد اي خدايا راحت شدم اي خدا پدرت را بيامرد اي خدا يكي ديگر را بياور به جاي من اين مي‌شود پيغمبر صاف است مثل آب زلال است من باشم نباشم يكي ديگر باشد جاي من برود بيايد ما چي؟ نه ديپلم است حالا دكترها او داده‌اند به خيال كردي من را مي‌خواهيد بگذاريد كنار چه مي‌كنم و چه مي‌كنم هان درست شد امام زمان عليه السلام هم همين است امام زمان عليه السلام مي‌دانيد چرا امام زمان شده؟ چرا؟ چون قلبش صاف است خدايا مرا امام زمان كردي خانه‌ات آباد يكي ديگر را مي‌خواهي بكني بازم خانه‌ات آباد دوتا امام زمان درست كن اصلا من يك امام زمان در يك قاره مي‌شوم و يكي ديگر هم در يك قاره ديگر بشود اعتراض مي‌كند؟ نمي‌كند ديگر سه تا امام زمان اصلا ما وقتي كه ظهور كرديم همه عالم را پر از عدل و داد كرديم استعفا مي‌دهيم خدايا يكي ديگر را بياور صاف صاف مثل آب دريا پس خدا بي‌خود كسي را امام زمان نمي‌كند بي‌خود كسي پيغمبر عليه السلام و امام حسين عليه السلام نشده حساب است توي كار استخاره نكرده این بشود امام حسين عليه السلام نه حساب است كارها همه‌اش روي حساب است.

در قضيه شخصيه گرچه حكم از يك موضوع به موضوع ديگر سرايت نمي‌كند ولي بر اساس انحصار عناوين محقق موضوع در شخص واحده است.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد